

## میگویند، گذشته چراغ راه آینده است!

میگویند گذشته چراغ راه آینده است! ببینیم تا چه حد این مصداق کار امروز ماست؟ یک سال گذشت و ما اینک در تدارک مراسم اول ماه مه جدیدی هستیم که در آن اینک نام پارک لاله به نام مادران عزادار مبارز تداعی میشود. جامعه ایی که در آن نیروی قدرتمندی به نام عصیان جامعه زن مهر خود را پر رنگتر از همیشه بر اراده کل جامعه برای تغییر و برقراری نظام نوینی کوبیده است. جامعه ایی که اینک توهمات شکست ناپذیری جمهوری اسلامی برای بسیاری از توده های ستمدیده و زحمتکش در هم شکسته شده و گاه همزمان آینده و حال و گذشته را بصورت پروسه های کوتاه و فشرده تجربه میکند. جامعه ایی که با وجود عصیان نیروی جوان سرکش، دامنه خواست تغییر حتی به زیر روسریها و چادرهای مادر بزرگهایی هم کشیده شده که در زد و خورد های خیابانی با سگان رژیم در حالی که با یک دست خود مبارزه میکنند، دست دیگر خود را برای حفظ همان نشانه ستم و بردگی بر زن و انسان به کار می برنند!

جامعه ایی که در این کارزار اخیر با وجود "فرصتهای سوخته شده" بسیاری از اساس به نقطه ایی رسیده که با در نظر گرفتن شرایط جهانی امروز، ضرورت انقلاب را عاجلتر از همیشه در دستور کار قرار داده و نسبت به جدی نگرفتن این امر و سوخته شدن این فرصتها و فرصتهای که هنوز باقی است هشدار میدهد. سرمایه داری جهانی منتظر من و شما نمی ماند و آنکه زوال آن را به جبر ماتریالیسم تاریخی حواله میدهد، همان تفکری است که هنوز پاسخی برای عدم حضور این طبقه خوش قد و قامت کارگر صنعتی خط کشی شده نیافته و خود از روند خودبخودی وقایع دنباله رویی میکند.

جامعه ایی که در آن تضادها و شکافهای درونی حکومت آنچنان حاد و علنی شده که حفظ آن با این شکل موجود با در نظر گرفتن شرایط جهانی کنونی تقریباً غیر ممکن به نظر میرسد. انفجار تضاد مردم با حکومت که از دل همین تضاد ارتجاعی بیرون آمد، حاصل تقاطع تاریخی گره گاهایی بود که در این مقطع با هم ادغام شده و روندی را موجب شد که بسیاری را شگفت زده کرده و معادلات زیادی را بر هم زد و اولویتهای جدیدی را در دو طرف معامله هم برای صف مردم و پیشروانش و هم برای جبهه ارتجاع و امپریالیسم در دستور کار قرار داد. عدم درک آن هنوز بسیاری را مانند کودکی لجباز وادار به نفی تمام آنچه که اتفاق افتاده و میافتد، میکند تا توجیه ایی برای درماندگی و عقب افتادنش از روند حوادث و قطار انقلابی باشد که سوخت خود را در این ۱۰ ماه گذشته دوباره برای انقلابی دیگر به اندازه لازم به عقیده من این بار پر کرده و در حسرت راه بری که او را به مقصد برساند، باقی مانده و به هر ریل و بانندی کشیده میشود. عاشورا تجربه و سنتزی بود که مردم علناً در آن خواست خود را برای شرکت ما در این کارزار فریاد زدند. جامعه ایی که مردمش دیگر حاضر به قبول شرایط موجود نبوده و حاضر است برای تغییر آن مبارزه کند. مرحله ایی که در خود حامل پیام متضادی است که اگر ما گوش شنوایی برای آن داشته یا میداشتیم میتوانست و میتواند به آن تحولات انقلابی منجر شود که در آن کنترل منسجم و سیستماتیک برای دستگاه سرکوب دیگر میسر نیست ما به مردمی دسترسی پیدا میکنیم که سالهاست آرزو داریم با آنان نه از دریچه دخمه های اینترنتی بلکه با فشردن دست همدیگر سخن بگویم.

اتفاقات بسیاری رخ داد که در مجموع راهی را طی کرد که در آن جنبش خودبخودی مردم در این ۱۰ ماه با وجود نفوذ ارتجاعی و ضد انقلابی رهبری " سبز" دستاوردهای بزرگی را کسب کرد و خود را چند مرحله جهش وار به پیش برد. بسیاری از توهمات سبز و اصلاح درون نظامی شکسته شد و کسی برای اینان تره هم خرد نمیکند. مردم هم قادر به مقایسه دو تحریه عاشورا و ۲۲ بهمن هستند و میتوانند تفاوت حماسه سازی را با سینه زنی خاموش درک کنند. اما این به معنی مرگ اینان نیست و همانطور که میبینید پیام عاشورا را اینان بسیار دقیقتر از بورکراتهای دولتی دریافت کردند و تلاش همه جانبه تمام سران داخل و خارج این طیف ارتجاعی برای آرام کردن مردم و پتانسیل قهری که " انقلاب از آسمان نازل میکند " هم در این راستا صورت گرفته و میگیرد. نظام جمهوری اسلامی و دشمنی با مردم، مخرج مشترک هر دو باند ارتجاعی حکومت هستند.

ضرورت قهر می رود که در اذهان توده ها مرزبندیهای جدیدی را بنیان گذارد و بسیاری از مردم بهایی سنگینی برای درک این ضرورت و نیاز دادند، بطوری که این فاکتور بخصوص بعد از رویدادهای عاشورا اساس تصمیم گیری سرمایه داری جهانی را در رابطه با حکومت ایران قرار داده است. تا قبل از آن مردم باعث شده بودند که دولت اوپاما و تا حدودی غرب چندین بار تصمیمات راهبردی خود را بنا به پیشرویها و پسرویهای مردم تغییر دهند.

عوارض بحران مالی جهانی اخیر مدتی است که دامنه رکود خود را به ساختارهای اقتصادی کشورهای عقب افتاده هم رسانده و وسعت گرفتن اعتراضات کارگری اخیر هم خود خیر از وخیمتر و حادثتر شدن تضادی است که عنصر پویای و پیشبرنده تمام مبارزات طبقاتی عصر ماست. این همان تضادی است که بر مبنایش نقش رهبری طبقه کارگر در انقلابات سیاسی و اجتماعی عصر سرمایه داری نتیجه شد و اعتبار خود را حفظ کرده است. درک علمی این جایگاه و نقشی که این نیروی عظیم اجتماعی در روند انقلابات سیاسی و اجتماعی ما در جوامع مختلف سرمایه داری بازی میکند در واقع بیان نقش او در رهبری کل جامعه بسوی افق کلی ماست. یعنی بیان و ترسیم نقشی که این طبقه و نیروی اجتماعی در ارتباط با بقیه طبقات و لایه ها و اقشار عموم مردم دارد یا باید داشته باشد. این رهبری

در ارتباط با خود طبقه کارگر تعریف نمیشود و قرار نیست خود را رهبری کند بلکه خود این ضرورت و نیاز از وجود بخش بزرگی از توده های غیر پرولتری سخن میگوید که در جامعه موجودند، مردمند و واقعیت عینی دارند که به خاطر جایگاهی که در شیوه تولید دارند، تاریخ آنان را فاقد توانایی رهبری جامعه در عصر سرمایه داری برای گام برداشتن در راه ساختن جهانی دیگر دانسته است. بخشی از تعریف رهبری فن و هنر و علم چگونگی درست و اصولی این رابطه است.

تمام اصرار و پافشاری کسانی که در جریان تجمع پارک لاله سال قبل برای کشاندن مراسم به میان مردم و پیوند زدن آن با تضادهای انفجاری دیگر جامعه هم بر اساس همین دیدگاه بود و روند حوادثی که به فاصله کوتاهی در ماه بعد از مضحکه " انتخابات " بیرون آمد و نقطه عطف دیگری را در جامعه رقم زد، نیز مهر تائیدی بر همین دیدگاه بود که از معطوف کردن طبقه کارگر فقط به خود و خواسته های رفرمیستی درون ساختاری به کسانی هشدار میداد که در آزمون هنوز منتظر " سیلی دیگری از تاریخ " بودند که یک ماه بعد دریافت کردند. امیدوارم که خمودگی سالها پاسویسم و گجی سیلی آخری که تاریخ به ما زد تاکنون رفع شده و امسال ما شاهد روند دیگری باشیم.

اولین وظیفه طبقه و ما کسب قدرت سیاسی است و این انقلابی در روبناست. انقلابات اجتماعی در شرایط مشخص کشور ما در عالم واقعیات در حله اول در گروی پیروز انقلاب سیاسی و کسب این قدرت است و این همان راهی است که طبقه باید برای آن آموزش ببیند. این افق باید خود را در تمام برنامه های طبقه تبلور دهد. چگونگی این تبلور مبحثی است که باید نیروهای پیشروی طبقه برای برگزاری اول ماه امسال با در نظر گرفته شرایط موجود و در ارتباط با فعالین داخل و وضعیت آنان مشخص کنند. ولی به هر صورت پیوند زدن جنبش کارگری با بقیه جنبشهای موجود مردمی نه تنها پلاتفرم وسیعتری را برای خود طبقه و خواسته هایش بوجود میآورد بلکه در عین حال با شرایط موجود میتواند همزمان هسته های مختلفی را تشکیل دهند که به سرعت مرکز حرکتی توده ایی مختلفی در چند نقطه مختلف شده که این از یک طرف سرکوب فوری را برای حکومت دشوار کرده و از طرف دیگر این امکان را برای طبقه کارگر فراهم میکند که نه بصورت فردی بلکه یک نیروی اجتماعی بزرگ و منسجم، این ارتباط و پیوند حیاتی را با بقیه جامعه در قدمهای کوچکتری تمرین کرده و به " اسرار طبقاتی " خود و جامعه پی ببرد. اسراری که لزوم همراه کردن بخش بزرگی از مردم ستمدیده غیر پرولتری را در راه پیروزی انقلاب و اداره جامعه فردا فاش میسازد و طبقه را با معضلاتی که باعث شکست دو تجربه بزرگ سوسیالیستی شدند، در شکل جدید خود آشنا میسازد.

مبحث سازماندهی و سازمان یابی در خود و برای خود بدون در نظر گرفتن بستر و محتوای که این اشکال در آن معنای واقعی خود را در پیدا کرده و کارکرد دارند، اساسی است که عمدتاً توسط دو دید ظاهراً متضاد که آشخور مشترکی به نام درک اکونومیستی دارند، دامن زده میشود. یکی دیدگاه آشنایی است که ذاتاً کارگر را سوسیالیست و دارای آگاهی طبقاتی دانسته که باید حساب کار خود را بدون کمونیسم و حزب اش کرده و جدایی کارگران را از پیشروان واقعیشان همیشه فریاد زده اند، که مباحثات سال گذشته بیشتر حول این گروه دور میزد. گروهی که هر کلکتیوی با هر مضمون محتوای ارتجاعی ضد زن و فرهنگ عقب افتاده را تبلور آگاهی طبقاتی نام می دهد و حاملین آنرا سوسیالیست زاده هایی میخواند که پای منبر عزای حسینی در تکیه ها و مساجد به اسرار جوامع طبقاتی پی میبرند. ولی این بار با توجه عوض شدن اوضاع و ضروریتهای و سالی که گذشت، باید نسبت به شکل دیگری از درک اکونومیستی نیز هشدار داد که فکر میکنم حاصل تضادی است که شرایط جدید آنرا حادث کرد.

از یک سو گاهی در روند فشرده تحولات اخیر، روزانه نیازها و ضروریتهای جامعه خود را در ابعاد وسیعی عوض میکرد و نیاز به پاسخگویی داشت، از سوی دیگر قدرت و تناسب فیزیکی ما در پاسخ گویی به این ضروریتهای و نیازها در همان ابعاد بوده و هست. این در کنار ضعف ابزاری و مادی که ما بعنوان اپوزیسیون معمولاً نسبت به دولتها و حکومتها داریم، برای برخی از نیروهای انقلابی عقده ایی تاریخی را پرورش میدهد که برای جبران آن دوباره با همان سلاح و قواعد به مبارزه میپردازند. کمیت و گسترش سازماندهی و سازمان یابی خود تبدیل به هدف شده و طبیعتاً اهداف و سمت و سو ها خودبخود بر این مبنا برنامه ریزی میشود. اینکه این ابزار چه هستند و چه شکلی دارند در اینجا نقش زیادی بازی نمیکند و بیشتر اساس سر و ته شده اینان مهم است. بدون روشن کردن افقها و بستری که این سازماندهی و سازمان یابیها در آن ماهیت واقعی خود را پیدا میکنند، این درکی وارانها و دنباله روانه از روند سیر حوادث خواهد بود که میتواند بسیار چپ و رادیکال بسته بندی شده باشد، ولی خود باز جلوه ایی از ساختارهای فکری اکونومیستی است.

باید هوشیار بود و طبقه کارگر را بعنوان یکی از بزرگترین نیروهای اجتماعی جامعه که تولیدکنندگان ثروتهای اجتماعی، در ابعادی وسیعتری ارزیابی کنیم. بعنوان نیروی کار سیال اجتماعی که در واقع سیالیت سرمایه او را بخصوص در چندین دهه گذشته به لایه های مختلفی تبدیل کرده که در روند کلی انباشت سرمایه و تقسیم کاری که با سیالیت سرمایه پیوند خورده است، در روابط پیچیده و بیگانه شده در هر گوشه جهان در ساختارهایی ناموزون و متفاوت نقشی را در روند انباشت سرمایه بازی میکنند. منافع طبقه بعنوان یک نیروی اجتماعی باید در حله اول تبلور واقعی کلیت طبقه در هر یک از این تقسیم بندیها باشد و نه بخش مشخصی که در ذهن برخی هنوز استانداردهای کلیشه ای و انتزاعی خاصی را یدک میکشد. باید دنبال این نیروی کاری که ارزش میافزیند و بخش بزرگی از انباشت سرمایه هم محصول نیروی کار آنانست را نزد ما در جاهایی بجویم که تصور هم نمیشود. در زاغه ها و حواشی شهرها ایکه خود با عقب افتاده ترین مناسبات روستایی و شرعی در غالب تمام قوانین حاکمه اداره میشوند، در کار خانگی، بر سر دارهای قالی بافی

و کار کودکان و زنانی که در هیچ آمار و ارقامی جای ندارند چراکه چکش در دست ندارند، در کارگاه های مشقت باری که بهره کشی و روز کار کارگر با زندگی شبانه روز آن در همان کارگاه ها و کانتینرها معین میشود، نزد نیروی کار کارگر افغانی که در کوره پزیها برای هیچ لگدمال میشود، در کمرهای خمیده و دستان ترک زده کارگرانی که قسمت زیادی از نیازهای داخلی را تولید کرده تا کارگر نفت و گاز تنها کالای نیمه تمام صنعتی ما را در کنار صنعت ورشکسته مونتاژ اتوموبیل سازی به بازار جهانی عرضه کند، در فروشنده نیروی کار روستا زاده ایی که فصلی جذب بازار کار میشود، در نیروی کار بخشهای خدماتی گوناگونی که در روند تولید بطور مستقیم شرکت ندارند....

این شیوه محدود اکونومیستی گاهی بیش از ۱۲ میلیون حاشیه نشین ایرانی را که بخش بزرگی از نیروی کار جامعه را تشکیل داده و یا بخش بزرگی که در خدمت تولید کنندگان کوچک و متوسط استثمار میشوند ولی قدرت رقابت با پارآوری سرمایه بزرگ، قدرت افزایش آفرینی کمتری دارند، یا بخش دیگری را که در مجموعه های عقب افتاده که بیشتر به ماتوفاکتورهایی زیر زمینی با بدترین و ارتجاعی ترین روابط و مناسبات برده داری شباهت دارند تا کارخانه یا کارگاه، یا فرآیند مستقیم و غیر مستقیم ادغام کار و نیروی کار زنانی که به بهانه عدم " ارزش آفرینی " از حیطه عالم واقعیت حذف میشود و سنگسارش میکنند... با کارگران سندیکای اتوبوس رانی لندن عوضی گرفته و در خیال خود و با اتکا به این توهمات، تافته جدا بافته ایی در جامعه ایران به نام طبقه کارگر میسازد که با پرچمهای سرخ داس و چکش بدور از هیاهوی ارتجاعی غیر پرولتری انقلاب سوسیالیستی را فریاد میزند!

فکر میکنم بهترین بستر برای تجسم این اندیشه محدود وضعیت کارگران عسلیه بعنوان آن لایه کارگر صنعتی باشد که میتواند معیار شناخت این عده از طبقه کارگر در ایران باشد. آیا این دوستان از وضعیت این کارگران باخبرند؟ اینکه این نیروی کار چه کسانی هستند و با چه تناسبی ارزش آفرینی میکنند؟ اینکه بیش از ۸۰ درصد این ارزش توسط کارگران فصلی تولید میشود که اکثراً از مناطق ورشکسته و عقب افتاده به امید سیر کردن شکم خود و خانواده در این اردوگاه کار بیگاری میکنند؟ اینکه همین کارگر صنعتی این دوستان در فصل بیکاری در کجا و چگونه و با چه روابطی دوباره در ساختارها قرار میگیرد و این چه تاثیر مادی و ذهنی بر جامعه و خود کارگر دارد تا فصل دیگری که شانس به اردوگاه کار فرستاده شدن به او داده شود؟ اینکه بر همین مجتمع صنعتی و مظهر دنیای بهتر سوسیالیستی برخی چه روابط و مناسباتی حاکم بوده و با چه ساختارهای عقب افتاده ذهنی و روابط پوسیده ارتجاعی در تولید شرکت میکنند؟ اینکه این تضاد " کار و سرمایه " در عصر امپریالیسم و سرمایه داری جهانی در کشورهای ستمدیده با چه شکل و روینایی سیاسی و دولتی پوشش داده می شود و این روینا در ادغام با قوانین و موارد دینی و مذهبی چه تاثیراتی میتواند بر ساختارهای زیر بنایی و تولیدی بگذارد؟

البته از آنجاکه انکار این عقب افتادگیهای ساختاری و مناسباتی و ندیدن تفاوت کیفی این دو شکل از " تضاد کار و سرمایه " در کشورهای " جهان سومی " و غولهای صنعتی امپریالیستی ساده نیست، ناچاراً کارگر افغانی و ایرانی نیز یا باید خواستهای مرحله خود را با خواستهای کارگر اروپایی و امریکایی تنظیم کرده و چشم به واقعیت خود و جایگاه تاریخی مشخصی که ایستاده و طبیعتاً نیازها و ضروریتهایش را در عصر سرمایه داری جهانی و تقسیم کارش مشخص و معین میکند، بسته و فعلاً خواب پیشرفتگی و مدرنیت ببیند تا مثلاً فریاد این ضروریتهای که برگرفته از واقعیتهای جامعه اش است، با درک آریستوکراتهای کارگری ملل ستمگر که سندیکایش خود بخشی از دستگاه سرمایه داری جهانی است و "لولا" را حسابدار صندوق پولی اش میکند، مخدوش نشود. یکی به نام انقلاب سوسیالیستی کارگران را تا فراهم شدن شرایط این انقلاب منزوی و خانه نشین میکند، آن یکی حاضر نیست یک قدم هم از انقلاب کمونیستی بین الملل عقب کشیده و این انتظار را به آینده بسیار دورتری محول میکند.

دین و مذهب یک شیوه تفکر ارتجاعی است که بیش از سه دهه در ایران شکل حکومتی دارد و تمام دولتهای آمده و رفته جامعه " مدرن صنعتی " سرمایه داری خیالی برخی هم که پایه های آن را بازیگران " سناریوی سفید " برای آنان بر زمین کشورهای عقب افتاده کوبیده است، در چهار چوبهای طالبانی همین حکومت منافع طبقات حاکم را نمایندگی کرده اند. تضاد حکومتی که چرخه زنده روند حوادث اخیر بود خود گواهی بر این امر و به ستوه آمدن لایه های دیگر سرمایه برای فرار از این محدودیتهای قرون وسطی است که وادارشان کرده سالها لیبرالیسم بورژوازی خود را تقیه کنند!

همانطور که گفته شد عوارض بحران اخیر جهانی بستری را در این شرایط مهیا کرده که اینک با صدای ناخراشتری از هر زمان دیگر زنگ در خانه هر ایرانی را زده و نوید دور عمیقتری از مبارزات را میدهد. کارگران اولین قربانی این روندی است که آغاز شده و وخیمتر هم خواهد شد. در ایران حقوقهای پرداخته نشده ماه ها کار که اینک به ابعاد سالی رسیده است غوغا میکند و سیل کارگران اخراجی که اکثراً مسنول نان آوری چندین نفر هستند، جمعیت بیشتری را به دایره مبارزه برای بقا کشانده که ما تاثیرات آن را علاوه بر اینکه در خود کارگران و طبقه میبینیم بلکه تدوام این تاثیرات خود انگیزه بسیاری از دختران و پسران جوان و دلاوری است که از دل این خانوادهای کارگری برخاسته و کار پدر هنوز جهت دهنده روند زندگی آنان بوده و در جنبشهای مختلف نیروی پیش برنده آنانند. مجتمعات استثمار " وطنی " یکی پس از دیگری ورشکسته شده و صنایع بزرگ نفت و گاز و پتروشیمی که در انحصار نظامیان و بورکراتها اداره میشوند چنان تقلیل رفته که با نگاهی به مجتمع عسلیه و آمار کمی و کیفی آن میتوانید این پروسه را بهتر درک کرد. این مثلاً بخشی از کارگران هستند که معمولاً از امنیت کاری ثابتتری برخوردار هستند. این دولت چه با یارانه چه بی یارانه قادر به

پاسخگویی این اوضاع نیست. اعتراضات کارگری گسترش بیشتری خواهند یافت و دامنه آن به برخوردهای خواهد کشید که تشکلات قانونی طبقه در چهار چوبهای نظامات دولتی هرگز توان پاسخگویی به آن را ندارند. این تناقضی است که بدون ستاد فرماندهی انقلابات سیاسی و اجتماعی کارگران این تشکلات را که برای بقای خود باید در چهارچوبهای دولتی حرکت کنند، تبدیل به زانده هایی میکنند که دولت و طبقات حاکم بنا به شرایط از آنان استفاده ابزاری کرده و هرگاه که لازم دید سرکوبشان میکند.

امسال ما بستری داریم که روند حوادث خود انگیخته مردم با پتانسیلی که در این مدت آزاد کرد در کنار بریدگی از ابهامان " اصلاحی" و حکومتی، نگاه های بسیاری را متوجه ما میکند. نگاهی که بعد از ۳۱ سال با بعد عمیقتری به شعارها و برنامه های ما نظر انداخته و این فرصت دیگری را برای ما فراهم میکند که الترناتیو های خود را در برابر " آنچه که هست " قرار داده و لزوم یک رهبری انقلابی را که لازمه هر تغییر بنیادی است، برای آنان در عمل توضیح دهیم. جسارت و شهامت انقلابی با " ماجراجویی" تفاوت میکند و ما نمیتوانیم این انتظار را فقط از توده های ستمدیده و زحمتکش داشته باشیم که در کوچه و خیابان فداکاری و ساختار شکنی کند ولی خود بیانیه های آن را برای گرفتن اجازه برگزاری قانونی روز جهانی کارگر از زیر سانسور وزارت اطلاعات بگذرانیم!

« یکبار دیگر تأکید میکنم که کارد به استخوان طبقه کارگر و زحمتکشان و عموم ستمدیدگان رسیده و حاضرند برای فرار از این فلاکت عمومی دست به هر کاری بزنند. اینان نه میتوانند و نه میخواهند که منتظر خوش نشینان قلم بدست پرمدا بمانند. شرکت بسیاری از مردم در مضحکه انتخابات اینبار نیز گواه خوبی برای این ادعا است. توده های مردم در جنبشهای خود انگیخته با ابزار موجود خود مبارزه میکنند و تا زمانی که ما ابزار بهتر و کارسازتری ارائه ندهیم به همین روند ادامه داده و همیشه قربانی زد و بندهای پشت پرده میشود. نیروهای انقلابی و صادق باید برای انسجام و استحکام خود قدمهای جدی و فوری برداشته و در صفوف خود با اتکا به اصل مبارزه- وحدت- جمع بندی تنوری انقلاب و راهبردهای عملی آن ( بطور مثال داشتن برنامه برای چنین شرایطی) پرداخته تا بتواند بر این مبنا خود و طبقه و جامعه را بسوی اهداف بلند مدتشان سوق دهند. » ۱

تنظیم خواستهای کارگری امسال باید ابعادی گسترده تری از فقط منافع کوتاه مدت طبقه باشد. این خواستها که در راستای این مرحله از انقلاب است باید با در نظر گرفتن روندی که پیش یا پس رفت، صورت بگیرد و جنبشهای دیگر مردمی بخصوص زنان را بطور مشخص و پر رنگی تبلور دهد. بدون این ارتباط و کشاندن طبقه به جنبش عمومی مردم و سیاست تصور تغییر هم امکان پذیر نیست و طبقه کارگر بدون حامیان خود به تنهایی فاقد توانایی به سرانجام رساندن انقلاب سیاسی و اجتماعی دوران ما است و این در کشورهای عقب افتاده بیشتر اعتبار دارد. وجود دستگاه سرکوب حکومتی که قدرت دولتی دارد و از همه امکانات موجود سود میبرد، برای کمونیستها پدیده تازه ای نیست و هدف هم نباید برگزاری فرمالیته این " مراسم" باشد. اینکه به احتمال زیادی این مراسم هم مانند سال قبل بخصوص این بار سرکوب شود بسیار بوده و این برای ما غیر منتظره نیست. ولی این بار مردم زیادی چشم به اراده و توان طبقه اجتماعی دوخته اند که ما مدعی هستیم تنها رهبران لایق جامعه برای فردای بهتری هستند. دادن این پیام به مردم با برگزاری محدود برای شرایط بهتر استثمار و درون ساختاری میسر نیست و جامعه در این گذار ۱۰ ماهه در جنبشهای خودبخودی توقعات و خواستهای خود را تا مرز " مرگ بر اصل ولایت فقیه" ارتقاء داده اند. حال اگر باز دعوا سر نحاف ملا و کسب اجازه خواهی برای حق تشکیل فلان مجموعه کارگری بدون در نظر گرفتن افق ها صورت گیرد این یعنی برگشت و کشاندن طبقه و مردم به نقطه رجوعی که در آن ما هنوز شاهد این تحولات و تغییرات نبودیم و مردم با توهمات ارتجاعی انتخابات حکومتی به پای صندوقهای کلاه برداری می شتابیدند. این یعنی پسروی هدفمند و نه پیشروی آگاهانه.

وظیفه ما فقط " روایت " و تعریف آنچه که هست، نیست بلکه آن وجهی که انسانها و نیروهای مسنول و روشنفکر را از روایان بالای منبر متمایز میکند، شرکت آگاهانه در امر " تغییر " و روند آنچه که تعریف میکنیم، بوده و این «روایت» خود معیار روایانش را مشخص و معین میکند.

تا فرصتی دیگر

راوی

بیست و ششم فروردین ۱۳۸۹

توضیحات

۱. سیلی دیگری که تاریخ به ما زد! راوی ۲۵ خرداد ۱۳۸۸